

مدرسه و نسل آلفا: تحلیل چالش های نوظهور آموزش و ارائه راهکارهای بهبود

تعاملات آموزشی

اعظم مدیریان، معصومه حسینی سفیدابی، اکرم دهقانی اشکذری، فاطمه رستگاری

کارشناسی جغرافیا

کارشناسی امور تربیتی

کارشناسی الهیات و معارف اسلامی

کارشناسی الهیات فقه و حقوق

MDOI-02-2026.0129
MNR-143-2-091C66

چکیده

نسل آلفا به عنوان نخستین نسلی که از بدو تولد در محیطی کاملاً دیجیتال رشد کرده است، ویژگی ها، نیازها و الگوهای یادگیری متفاوتی را به فضای مدرسه وارد کرده است. این تحول، نظام آموزشی را با چالش های نوظهوری مانند کاهش تمرکز پایدار، وابستگی به فناوری، تغییر انتظارات دانش آموزان از فرایند یاددهی-یادگیری، شکاف میان روش های سنتی تدریس و شبکه یادگیری جدید، و نیز ضعف در تعاملات انسانی عمیق مواجه ساخته است. در چنین شرایطی، مدرسه ناگزیر است از نقش صرفاً انتقال دهنده دانش فاصله گرفته و به محیطی تعاملی، انعطاف پذیر و یادگیرنده محور تبدیل شود. تحلیل این چالش ها نشان می دهد که بهبود تعاملات آموزشی در مدرسه مستلزم بازطراحی راهبردهای تدریس، بهره گیری هدفمند از فناوری، تقویت مهارت های اجتماعی و هیجانی، افزایش مشارکت فعال دانش آموزان و توانمندسازی معلمان در مواجهه با اقتضائات نسل آلفاست. در نتیجه، آینده آموزش مدرسه ای در گرو ایجاد توازن میان نوآوری فناورانه و حفظ کیفیت روابط انسانی در فرایند تربیت و یادگیری خواهد بود.

کلمات کلیدی: مدرسه، نسل آلفا، تعاملات آموزشی، چالش های نوظهور آموزش، فناوری آموزشی، یادگیری دانش آموز محور، مهارت های اجتماعی-هیجانی، نوآوری در تدریس

تحول بنیادین در نظام های آموزشی، به ویژه در بستر زیست بوم های نوین، دیگر یک انتخاب نیست، بلکه پاسخی ضروری به تغییرات وجودی و شناختی «نسل آلفا» محسوب می شود. این نسل که در آغوش فناوری های دیجیتال و محیط های داده محور متولد شده است، با نگاهی متفاوت به جهان می نگرد و انتظاراتی کاملاً متمایز از پیشینیان خود در فرایند یادگیری دارد. در گذار از سنت های آموزشی گذشته به سوی الگوهای مدرن، نخستین پرسش این است که مدرسه چگونه می تواند هویت انسانی خود را در میان هیاهوی فناوری حفظ کند؟ تعامل معلم و دانش آموز، به عنوان هسته ی مرکزی هرگونه تجربه تربیتی، در این میان نقشی تعیین کننده ایفا می کند. چنان که لاری و همکاران (۱۳۹۸) در فصلنامه نوآوری های آموزشی با بهره گیری از تحلیل پدیدارشناسی، به دقت تبیین کرده اند، ادراک معلمان از ارتباط موثر، صرفاً یک مهارت ارتباطی ساده نیست، بلکه یک «بودن» آگاهانه است که زیربنای یک کلاس درس پویا را شکل می دهد. این ادراک است که تعیین می کند آیا کلاس درس فضایی برای خلاقیت است یا محلی برای انتقال یک سویه دانش. فراتر از ابزارهای سخت افزاری و نرم افزاری، جو روانی-اجتماعی حاکم بر کلاس درس به مثابه اتمسفر تنفسی مدرسه عمل می کند. حسین چاری و خیر (۱۳۹۲) در پژوهش خود، جو کلاس را نه به عنوان یک متغیر فرعی، بلکه به عنوان یکی از مولفه های اصلی فرهنگ مدرسه معرفی می کنند که مستقیماً بر نگرش دانش آموزان به یادگیری اثرگذار است. در کلاس هایی که جو روانی امن و حمایت گری دارند، دانش آموزان نسل آلفا نه تنها انگیزه بیشتری برای مشارکت دارند، بلکه اضطراب ناشی از مواجهه با مسائل پیچیده نیز در آنها کاهش می یابد. در این راستا، اقدسی و همکاران (۱۳۹۲) تفاوت های ساختاری میان مدارس موفق و ناموفق را مورد واکاوی قرار داده و به این نتیجه دست یافته اند که کیفیت عاطفی و شناختی پیوند معلم و شاگرد، بیش از هر زیرساخت دیگری، پیش بینی کننده موفقیت های آتی است. مدرسه در عصر جدید، باید فضایی باشد که در آن دانش آموز احساس تعلق کند.

در بحث از چیستی و چرایی ارتباط، باید به مبانی اخلاقی نیز توجه ویژه داشت. صفایی مقدم و همکاران (۱۳۹۵) در پژوهشی جامع در مجله «پژوهشنامه مبانی تعلیم و تربیت»، بر اهمیت مبانی اخلاق اسلامی در ارتباط معلم با دانش آموز تأکید ورزیده اند. این نگاه اخلاق مدار، تعاملات آموزشی را از دایره ی «انتقال تکنیکی محتوا» خارج کرده و به ساحت «تربیت انسان» ارتقا می دهد. زمانی که دانش آموز در می یابد معلم، نه تنها یک راهبر آموزشی، بلکه یک الگوی اخلاقی است، درگیری تحصیلی او ابعاد عمیق تری می یابد. این موضوع در مطالعه ی محمدی و یوسفی (۱۳۹۷) نیز به خوبی مستند شده است؛ آن ها با بررسی رابطه ساختاری تعامل معلم و



دانش آموز، نشان می دهند که چگونه این تعامل بر درگیری تحصیلی و در نهایت، سازگاری دانش آموزان با نظام مدرسه تأثیر می گذارد. بنابراین، مقدمه بر این اصل استوار است که مدرسه برای نسل آلفا باید به سوی «انسان محوری فناوری» حرکت کند؛ جایی که فناوری، ابزاری است در خدمت تعمیق روابط انسانی، نه جایگزینی برای آن. بدون این نگاه جامع، هرگونه نوآوری آموزشی تنها به یک ویتترین جذاب اما توخالی تبدیل خواهد شد که قادر نیست جان شیفتهی دانش آموز نسل آلفا را به سوی یادگیری پایدار سوق دهد.

بیان مسئله

با ظهور نسل آلفا، فرآیندهای تعلیم و تربیت با چالش های نو ظهوری روبه رو شده است که بخش عمده ی آن ریشه در تضاد میان پویایی محیط بیرون از مدرسه و ایستایی محیط درون کلاس دارد. مسئله ی اصلی این است که نظام آموزشی اغلب در واکنش به نیازهای این نسل دیجیتال، به جای بازطراحی زیرساخت ها، تنها به تغییرات سطحی روی می آورد. یکی از راهکارهای مطرح شده، «یادگیری مسئله محور» (PBL) است. اگرچه این رویکرد به عنوان پادزهر حافظه محوری معرفی شده، اما پیاده سازی آن با موانع ساختاری جدی مواجه است. جوادنیاریک و همکاران (۱۴۰۰) در پژوهش خود ضمن واکاوی اهداف و روندهای یادگیری مسئله محور، به صراحت بیان می کنند که تحقق این رویکرد نیازمند یک «گذار پارادایمی» است، نه فقط یک تغییر در روش تدریس. به عبارت دیگر، تا زمانی که باورهای بنیادین نظام آموزشی در مورد نقش معلم و دانش آموز تغییر نکند، PBL همچنان با مقاومت های سیستمی روبه رو خواهد بود. در همین راستا، شرقی مقوسان و همکاران (۱۴۰۰) در اولین کنفرانس ملی مطالعات کاربردی در فرآیندهای تعلیم و تربیت، به لیست بلندبالایی از چالش ها و مشکلات یادگیری مسئله محور اشاره کرده اند. از جمله این چالش ها می توان به فقدان مهارت های لازم در معلمان برای تسهیل گری، کمبود منابع آموزشی متناسب با این روش و البته، ساختار زمانی خشک و سخت گیرانه مدارس اشاره کرد که به دانش آموزان فرصت «کند و کاو» نمی دهد. علاوه بر این، شیری آذر و همکاران (۱۴۰۰) با تحلیل مزایا و معایب روش های یادگیری مبتنی بر حل مسئله، یادآور می شوند که بدون ارزیابی دقیق توانمندی های دانش آموزان برای مواجهه با این روش ها، ممکن است PBL به جای ارتقای یادگیری، به سرخوردگی تحصیلی منجر شود. درگیر کردن دانش آموزان نسل آلفا با مسائل پیچیده نیازمند یک «داربست بندی» (Scaffolding) آموزشی دقیق است که متأسفانه در بسیاری از مدارس نادیده گرفته می شود.



مسئله‌ی دیگر، محدودیت‌های آموزشی در دروس علوم انسانی و پایه است. جوکار و همکاران (۱۴۰۲) با تمرکز بر آموزش تاریخ در دوره متوسطه، نشان داده‌اند که پیاده‌سازی PBL در این دروس به دلیل ساختار محتوایی، نیازمند طراحی مدل‌های کاملاً بومی و نوآورانه است و نمی‌توان از الگوهای کلیشه‌ای استفاده کرد. در چنین شرایطی، نقش معلم به عنوان «تسهیل‌گر» بسیار دشوارتر می‌شود. جان‌آبادی و جان‌آبادی (۱۴۰۲) در فصلنامه «تحقیقات راهبردی در تعلیم و آموزش و پرورش»، مزایای تعامل معلم و دانش‌آموز در رویکرد PBL را تحلیل کرده‌اند و بر این باورند که کیفیت پرسشگری در این روش، مستقیماً از کیفیت رابطه عاطفی و حرفه‌ای معلم و دانش‌آموز نشئت می‌گیرد. بدون این تعامل، مسئله‌ی مطرح شده توسط معلم، برای دانش‌آموز معنایی نخواهد داشت. علاوه بر ابعاد آموزشی، پرسش درباره ویژگی‌های یک «معلم آرمان‌گرا» در عصر دیجیتال مطرح است. شریفی‌نیا و همکاران (۱۳۹۱) در مطالعه‌ی کیفی خود بر روی ویژگی‌های استاد خوب، شاخص‌هایی را استخراج کرده‌اند که نشان می‌دهد دانش‌آموزان بیش از آنکه به دنبال معلمی باشند که «دانا» باشد، به دنبال معلمی هستند که «پذیرا»، «شنونده» و «تسهیل‌گر» باشد. این ویژگی‌ها برای نسل آلفا که دسترسی سریع به اطلاعات دارند، حیاتی‌تر است.

ضرورت و اهمیت تحقیق

کاربرد یافته‌های آموزش و بهبود تعاملات آموزشی و نقش آن یادگیری از جهات زیر دارای اهمیت است:

۱. بُعد تحصیلی: گذار از انتقال دانش به ارتقای ظرفیت‌های شناختی: در ساحت تحصیلی، ضرورت این پژوهش در پاسخ به بحران «شکاف یادگیری» نهفته است. مدارس سنتی که بر محوریت حفظ اطلاعات و تکرار الگوهای خطی بنا شده‌اند، در مواجهه با نسل آلفا - که ساختار ذهنی آن‌ها بر مبنای یادگیری غیرخطی، شبکه‌ای و سریع شکل گرفته - کارآمدی خود را از دست داده‌اند. ضرورت بررسی این موضوع، در شناسایی شیوه‌هایی است که بتواند «درگیری تحصیلی (Academic Engagement)» را بازسازی کند. بدون بازاندیشی در این حوزه، ما با دانش‌آموزانی مواجه خواهیم بود که اگرچه به دانش جهانی دسترسی آنی دارند، اما از نظر تحلیل عمیق، تفکر انتقادی و توانایی حل مسئله (Problem Solving) در سطوح پیچیده، دچار ضعف مهارتی هستند. تحقیق در این راستا، ضرورت جایگزینی «یادگیری حافظه‌محور» با «یادگیری



مسئله محور» را برجسته می کند؛ چرا که این مدل، به جای انباشت داده ها در ذهن، به دنبال شکوفایی قدرت استدلال و توان عملیاتی دانش آموز در مواجهه با چالش های دنیای واقعی است.

۲. بُعد فرهنگی-اجتماعی: تاب آوری هویتی در طوفان دیجیتال: از منظر فرهنگی و اجتماعی، مدرسه به عنوان «کانون اصلی جامعه پذیری»، اکنون با چالشی بنیادین روبه روست. نسل آلفا در حالی در فضای مجازی بی مرز و جهانی سازی شده رشد می کند که هویت فرهنگی او در معرض تأثیرات متناقض و گاه فروپاشانده ی الگوریتم های دیجیتال است. ضرورت بررسی این موضوع در این بُعد، ناظر به بازتعریف نقش مدرسه به عنوان «لنگرگاه اخلاقی و اجتماعی» است. وقتی تعاملات انسانی در فضای دیجیتال تقلیل یافته است، مدرسه باید به محیطی تبدیل شود که در آن «سواد عاطفی»، «همدلی حضوری» و «مهارت های گفت و گوی دموکراتیک» تمرین شود. اگر آموزش و پرورش نتواند نسل جدید را با مبانی اخلاقی، مسئولیت پذیری اجتماعی و سواد رسانه ای نقادانه تجهیز کند، ما شاهد نوعی «انزوای جمعی» خواهیم بود که در آن دانش آموزان نسل آلفا، در عین اتصال جهانی، از نظر اجتماعی و اخلاقی از جامعه ی پیرامون خود و ارزش های بومی گسسته خواهند بود. بنابراین، پژوهش در این حوزه، تلاشی برای صیانت از پیوستگی اجتماعی و تضمین سلامت روانی نسل آینده است.

۳. بُعد اقتصادی: سرمایه انسانی و آمادگی برای بازار کار نامتعین: از نگاه اقتصادی، مدرسه مهم ترین کارخانه ی تولید «سرمایه ی انسانی» است. اقتصاد آینده که با اتوماسیون گسترده، هوش مصنوعی و مشاغل نامشخص امروز گره خورده است، دیگر به دنبال نیروی کاری نیست که «فرمانبر» یا «حافظ اطلاعات» باشد؛ بلکه نیازمند افرادی است که «خلاق»، «انعطاف پذیر» و «یادگیرنده ی مادام العمر» باشند. ضرورت اقتصادی این بررسی، در کاهش فاصله ی میان «خروجی های نظام آموزشی» و «نیازهای بازار کار قرن بیست و یکم» است. اگر نظام آموزشی ما همچنان بر اساس مدل های صنعتی قرن نوزدهم باقی بماند، ما در حال تربیت نسلی هستیم که در بازار کار آینده با نرخ بالای «نیروی کار ناکارآمد» یا «شغل ناپذیری» مواجه خواهد شد. بررسی رویکردهای نوین آموزشی (مانند یادگیری مسئله محور و میان رشته ای)، در واقع یک سرمایه گذاری اقتصادی برای ارتقای بهره وری ملی است؛ چرا که با پرورش خلاقیت و مهارت های نرم در نسل آلفا، می توان زیربنای رشد اقتصادی دانش بنیان و ارزش آفرین را در دهه های آینده مستحکم کرد.

ضرورت این موضوع تنها به ارتقای نمرات یا بهبود فضای کلاس محدود نمی‌شود؛ بلکه در گرو توانمندسازی نسلی است که باید بتواند هم در فضای پرتلاطم اقتصادی آینده دوام بیاورد، هم هویت فرهنگی خویش را در عصر دیجیتال حفظ کند و هم قدرت شناختی خود را برای حل پیچیده‌ترین مسائل بشری ارتقا دهد.

روش‌شناسی

این پژوهش از منظر هدف، توسعه‌ای-کاربردی و از منظر روش، یک مطالعه کیفی از نوع توصیفی-تحلیلی است. داده‌های مورد نیاز از طریق مرور نظام‌مند اسناد و متون معتبر گردآوری و تحلیل شده‌اند.

- قلمرو پژوهش: کلیه مقالات علمی-پژوهشی، کتب مرجع دانشگاهی و پایان نامه‌های دکتری و ارشد مرتبط با موضوعات رویکرد چالش‌های آموزشی و بهبود تعاملات آموزشی و نقش آن یادگیری است.
- پایگاه‌های اطلاعاتی: برای جستجوی منابع از پایگاه‌های معتبر داخلی شامل پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی (SID)، مگیران (Magiran)، نورمگز (Noormags) و پرتال جامع علوم انسانی استفاده شد.
- بازه زمانی: منابع منتشر شده بین سال‌های ۱۳۹۷ تا ۱۴۰۲ شمسی ملاک انتخاب قرار گرفتند.
- کلیدواژه‌های جستجو: مدرسه، نسل آلفا، تعاملات آموزشی، چالش‌های نوظهور آموزش، فناوری آموزشی، یادگیری دانش‌آموزمحور، مهارت‌های اجتماعی-هیجانی، نوآوری در تدریس
- پس از غربالگری اولیه ۱۲ منبع کلیدی و اصلی که به صورت عمیق به ابعاد مختلف موضوع پرداخته بودند، انتخاب و محتوای آن‌ها با استفاده از تکنیک تحلیل مضمون، طبقه‌بندی و ترکیب گردید.

پیشینه پژوهش

در دهه‌های اخیر، ادبیات پژوهشی پیرامون تغییرات نظام‌های آموزشی با تأکید بر نسل‌های جدید (Gen Alpha) و ادغام فناوری‌های نوظهور (مانند هوش مصنوعی و محیط‌های یادگیری مجازی) گسترش چشمگیری یافته است. یکی از محورهای اصلی در پژوهش‌های



معاصر، گذار از آموزش استاندارد به سوی یادگیری شخصی سازی شده (Personalized Learning) است. مک کردند در تبیین ویژگی های نسل آلفا، بر این نکته تأکید می کنند که این نسل برخلاف نسل های پیشین، در محیطی زندگی می کنند که مرز میان بازی، یادگیری و تعاملات اجتماعی در آن کمرنگ شده است. او استدلال می کند که مدارس سنتی برای حفظ اثربخشی، ناچارند ساختار زمانی و فیزیکی خود را به سمت محیط های سیال و مبتنی بر علایق دانش آموز تغییر دهند. در حوزه یادگیری مبتنی بر فناوری، پژوهش های سلدوین و همکاران (Selwyn et al., 2020) نشان می دهد که ورود تکنولوژی به مدرسه اگر با تغییر در پارادایم های تربیتی همراه نباشد، صرفاً منجر به «دیجیتالی کردن روش های سنتی» می شود. آن ها معتقدند چالش اصلی، ناتوانی در بهره گیری از داده های حاصل از تعاملات دیجیتال برای ارتقای کیفیت آموزش است. به عبارت دیگر، فناوری باید به معلم کمک کند تا «نقشه شناختی» هر دانش آموز را دقیق تر شناسایی کند، نه اینکه صرفاً به عنوان یک ابزار نمایشی در کلاس استفاده شود. از منظر روان شناسی آموزشی، تحقیقات دی سی و رایان (Deci & Ryan, 2017) در باب «نظریه خودتعیین گری»، همچنان یکی از ستون های پیشینه پژوهشی در رابطه با انگیزه های یادگیری است. پژوهش های متأخر مبتنی بر این نظریه در مواجهه با دانش آموزان نسل آلفا نشان می دهد که احساس «خودمختاری» و «کفایت»، عوامل اصلی درگیری ذهنی این دانش آموزان با فعالیت های مسئله محور است. اگر فعالیت های آموزشی برای آن ها بیش از حد ساختاریافته یا کنترل گرانه باشد، اشتیاق درونی شان به شدت کاهش می یابد.

در سطح داخلی و پژوهش های ملی، فتحی و اجارگاه و همکاران (۱۴۰۱) در مطالعات خود پیرامون «برنامه درسی در عصر دیجیتال»، بر ضرورت بازتعریف نقش معلم از «تأمین کننده محتوا» به «طراح تجربه یادگیری» تأکید کرده اند. آن ها نشان می دهند که مدارس موفق در ایران، آن هایی هستند که به جای تمرکز بر تجهیزات سخت افزاری، بر توانمندسازی معلمان در زمینه «سواد دیجیتال تربیتی» و «مدیریت کلاس های ترکیبی» سرمایه گذاری کرده اند. همچنین مهرمحمدی (۱۳۹۹) در تحلیل های انتقادی خود از نظام تربیت معلم، معتقد است که فاصله میان «آموزش رسمی» و «فضای یادگیری غیررسمی» نسل آلفا، یکی از بزرگترین چالش های نظام تعلیم و تربیت ایران است که تنها با مدل های «آموزش تلفیقی (Blended Learning)» قابل ترمیم است. در حوزه مهارت های اجتماعی، مطالعات گلن و همکاران (Goleman et al., 2021) پیرامون هوش عاطفی در محیط های مجازی، نکته کلیدی را مطرح می کند: هرچه تعاملات دیجیتال افزایش می یابد، نیاز به آموزش «سواد عاطفی» و «همدلی حضوری» در مدارس حیاتی تر می شود. پژوهشگران تأکید دارند که نسل آلفا با وجود مهارت بالا در استفاده از ابزار، ممکن است در مدیریت تعارضات رودررو و درک عمیق حالات هیجانی



دیگران دچار ضعف باشند. بنابراین، مدارس باید به مثابه آزمایشگاه‌های اجتماعی عمل کنند که در آن‌ها دانش‌آموزان تمرین «گفت‌وگو» و «حل مشارکتی مسائل» را خارج از دنیای دیجیتال انجام می‌دهند. در نهایت، پژوهش‌های انجام‌شده در حوزه «یادگیری مبتنی بر پدیده (Phenomenon-Based Learning)» که توسط سیستم آموزشی فنلاند به عنوان پیشرو در این حوزه معرفی شده است (مانند مطالعات تای کونن، ۲۰۱۹)، نشان می‌دهد که برای نسل آلفا، مطالعه دروس به صورت قطعات مجزا و بی‌ارتباط با یکدیگر (ریاضی، تاریخ، علوم به صورت جزیره‌ای)، فاقد جذابیت و کارکرد است. مدل‌های موفق پژوهش‌شده در این ادبیات، حاکی از آن است که اگر دانش‌آموزان حول یک «پدیده واقعی» (مثل تغییرات اقلیمی یا مدیریت شهر هوشمند) آموزش ببینند، درگیری آن‌ها با دانش و مهارت‌های میان‌رشته‌ای به طرز چشم‌گیری افزایش می‌یابد. این پیشینه غنی، بر یک واقعیت مشترک تأکید دارد: مدرسه برای نسل آلفا باید از یک «نهاد صلب» به یک «شبکه منعطف یادگیری» تبدیل شود که در آن رابطه انسانی، بستر اصلی رشد شناختی است.

یافته ها

نقش و جایگاه یادگیری مبتنی بر حل مسئله در افزایش یادگیری دانش‌آموزان غیرقابل انکار است، اما این افزایش تنها زمانی رخ می‌دهد که دانش‌آموز در کلاس احساس «امنیت روانی» داشته باشد تا بتواند ایده‌های خود را بدون ترس از قضاوت، در فرآیند حل مسئله ارائه کند. بنابراین، بیان مسئله اینجا ختم می‌شود که چالش اصلی نظام آموزشی، نه در «محتوا»، بلکه در «فرهنگ تعامل» است. نظام آموزشی در تله‌ی «فناوری‌زدگی» گرفتار شده است، در حالی که راه نجات، بازگشت به اصول ارتباطی و بازسازی ساختارهای روانی کلاس درس است؛ جایی که مسئله، به جای آنکه ابزاری برای سنجش باشد، بستری برای زیستن و یادگیری است.

دگرگونی پارادایمیک در آموزش نسل آلفا و گذار از سنت به زیست‌بوم‌های نوین یادگیری

ظهور نسل آلفا در فضای آموزشی کشور، پدیده‌ای فراتر از یک تغییر ساده در نسل‌های دانش‌آموزی است؛ این نسل که در آغوش فناوری‌های دیجیتال، محیط‌های داده‌محور و دسترسی‌های آنی به اطلاعات رشد کرده است، در واقع حامل یک دگرگونی وجودی در نحوه کسب دانش، پردازش اطلاعات و تعامل با جهان است. دانش‌آموزان این نسل، در مواجهه با ساختارهای خشک و حافظه‌محور نظام‌های آموزشی سنتی، دچار نوعی گسست آموزشی و عدم انگیزش عمیق می‌شوند، زیرا مدرسه برای آنان محیطی بیگانه با واقعیت

زیست جهان دیجیتالی‌شان به نظر می‌رسد. واکاوی‌های صورت گرفته توسط جوادنیاریک و همکاران (۱۴۰۰) در پژوهش خود با عنوان «واکاوی یادگیری مسئله‌محور در نظام تعلیم و تربیت»، به‌وضوح نشان می‌دهد که برای پاسخگویی به اقتضات منحصربه‌فرد این نسل، باید از قالب‌های آموزشی سنتی که مبتنی بر انتقال یک‌سویه دانش هستند فاصله گرفت و به سمت نظام‌های آموزشی منعطف، تعاملی و پویا حرکت کرد. این ضرورت، فراتر از تغییر سطحی کتب درسی است و نیازمند یک تحول بنیادین در فلسفه و باورهای حاکم بر آموزش است؛ جایی که مدرسه نه به عنوان مخزن اطلاعات، بلکه به عنوان محیطی برای تجربه، کاوش و حل مسائل واقعی بازتعریف شود.

در حقیقت، دانش‌آموز نسل آلفا به دنبال معنا و کارکرد دانش در زندگی واقعی است و زمانی که نظام آموزشی نتواند میان محتوای درسی و دنیای بیرونی او پیوندی معنادار ایجاد کند، درگیری تحصیلی و اشتیاق او به یادگیری به سرعت کاهش می‌یابد. گذار به شیوه‌های نوین، بیش از آنکه یک انتخاب فنی یا یک مدل آموزشی باشد، یک ضرورت تربیتی برای حفظ پویایی نظام تعلیم و تربیت است. این دانش‌آموزان، به دلیل ماهیت تجربه‌گرای خود، بیش از آنکه نیازمند شنیدن حقایق باشند، نیازمند مشارکت در فرایند کشف آن حقایق هستند. بنابراین، بازسازی محیط‌های آموزشی به شکلی که امکان خلاقیت و پرسشگری را فراهم آورد، تنها راه بقای اثربخش مدارس در عصر حاضر است. نظام آموزشی باید بپذیرد که «مدرسه» اکنون در رقابت با منابع بی‌شمار دیجیتال است و تنها در صورتی می‌تواند جذابیت خود را حفظ کند که کیفیت تعاملات انسانی و تجربه‌های حل مسئله را به محور اصلی فعالیت‌های خود بدل نماید.

واکاوی پیچیدگی‌های ساختاری و چالش‌های اجرای یادگیری مسئله‌محور (PBL)

یکی از جدی‌ترین راهکارها برای برون‌رفت از بحران انفعال و کسالت در کلاس‌های درس، بهره‌گیری از رویکرد «یادگیری مسئله‌محور» (PBL) است که امروزه در بسیاری از اسناد تربیتی مورد توجه قرار گرفته است. با این حال، پژوهش‌های موجود حاکی از آن است که این روش علیرغم دارا بودن پتانسیل‌های نظری بسیار بالا برای پرورش تفکر انتقادی، در مقام اجرا و پیاده‌سازی با موانع ساختاری، فرهنگی و مهارتی بسیار عمیقی روبه‌روست. شرقی‌مقوسان و همکاران (۱۴۰۰) در پژوهشی جامع پیرامون «چالش‌ها و مشکلات یادگیری مسئله‌محور در مدارس»، به‌خوبی تبیین کرده‌اند که چالش‌های این روش فراتر از طراحی آموزشی صرف است و عمیقاً با سطح آمادگی معلمان، محدودیت‌های زمانی و زیرساخت‌های فیزیکی و نرم‌افزاری مدارس گره خورده است. در واقع، بسیاری



از مدارس ما هنوز برای مدیریت فرآیندهای پیچیده و پیش‌بینی‌ناپذیر حل مسئله که مستلزم آزادی عمل دانش‌آموز است، ظرفیت‌سازی نشده‌اند. این چالش به‌ویژه در دروسی که ماهیت تحلیلی و انسانی دارند، نمود مضاعفی پیدا می‌کند؛ چنان‌که جوکار و همکاران (۱۴۰۲) در بررسی «یادگیری مسئله‌محور در آموزش تاریخ»، نشان می‌دهند که پیاده‌سازی این رویکرد در متون خشک درسی، بدون طراحی مدل‌های بومی و نوآورانه، با شکست مواجه خواهد شد. علاوه بر این، شیرآذر و همکاران (۱۴۰۰) در مطالعه‌ای که مزایا و معایب این روش را در کنفرانس‌های ملی واکاوی کردند، یادآور می‌شوند که بدون ارزیابی دقیق سطح دانش قبلی و مهارت‌های اجتماعی دانش‌آموزان برای مواجهه با چنین متدی، ممکن است پیاده‌سازی ناگهانی و بدون «داربست‌بندی» (Scaffolding) آموزشی، به جای توانمندسازی، منجر به سردرگمی، اضطراب عملکرد و در نهایت سرخوردگی تحصیلی شود. می‌آبادی (۱۴۰۱) نیز در پژوهش خود پیرامون «نقش و جایگاه یادگیری مبتنی بر حل مسئله»، بر این باور است که اگرچه این رویکرد می‌تواند به افزایش معنادار یادگیری در دوره متوسطه بینجامد، اما این امر مستلزم گذار از نگاه سنتی به ارزشیابی است؛ یعنی جایی که فرآیند حل مسئله، ارزشمندتر از نتیجه‌ی نهایی تلقی گردد. این تغییر رویکرد، نیازمند معلمان تسهیل‌گری است که خود آموزش‌های لازم را در مدیریت کلاس‌های مسئله‌محور دیده باشند و بتوانند در برابر مقاومت‌های سیستمی نظام آموزشی برای حفظ روش‌های سنتی، ایستادگی کنند.

تعامل معلم و دانش‌آموز: قلب تپنده و زیربنای اصلی یادگیری موفق

در تمامی رویکردهای نوین آموزشی، نقش معلم از «انتقال‌دهنده دانش» به «تسهیل‌گر تعاملات» و «معمار محیط‌های یادگیری» تغییر ماهیت می‌دهد. این تغییر نقش، به معنای کاهش اهمیت معلم نیست، بلکه نشان‌دهنده پیچیده‌تر شدن ابعاد ارتباطی اوست. یافته‌های پژوهشی لاری و همکاران (۱۳۹۸) که به تحلیل پدیدارشناسی ارتباط معلم-دانش‌آموز پرداخته‌اند، به‌خوبی نشان می‌دهد که ادراک معلم از این ارتباط، تعیین‌کننده کیفیت کلی فضای کلاس درس است. در واقع، یک تعامل مؤثر و انسانی، زیربنای اعتماد و امنیت روانی است؛ مؤلفه‌ای که بدون آن، هیچ رویکرد آموزشی، حتی پیشرفته‌ترین روش‌های حل مسئله، به موفقیت پایدار نمی‌رسد. این موضوع در مطالعات مقایسه‌ای اقدسی و همکاران (۱۳۹۲) نیز با بررسی کلاس‌های درس مدارس موفق و ناموفق، به‌طور دقیق تأیید شده است؛ آن‌ها نشان دادند که در مدارس موفق، کیفیت پیوند عاطفی و شناختی میان معلم و شاگرد، مهم‌ترین وجه تمایز آن‌ها با مدارس ناموفق است. محمدی و یوسفی (۱۳۹۷) نیز با تبیین دقیق «رابطه ساختاری میان تعامل معلم و دانش‌آموز، درگیری تحصیلی و سازگاری دانش‌آموزان»، بر این نکته تأکید دارند که درگیری عمیق تحصیلی، محصول مستقیم یک محیط حمایتی است که در آن



دانش آموز احساس دیده شدن و ارزشمند بودن می کند. جان آبدی و جان آبدی (۱۴۰۲) در پژوهش «تحلیل مزایای تعامل معلم و دانش آموز در رویکرد آموزش مبتنی بر مسئله»، به صراحت بیان می کنند که مزایای آموزشی این روش، تنها زمانی شکوفا می شوند که تعاملات دوطرفه بر پایه پرسشگری فعال، همدلی و مشارکت متقابل استوار باشد. این یعنی معلم در عصر آلفا، باید فراتر از تسلط علمی، واجد مهارت های ظریف انسانی، همدلی، مدیریت خشم و فنون گوش دادن فعال باشد؛ ویژگی هایی که شریفی نیا و همکاران (۱۳۹۱) در مطالعه کیفی خود، آن ها را از شاخصه های اصلی یک «استاد و معلم خوب» برمی شمارند. در واقع، در دنیای دیجیتالی نسل آلفا، «ارتباط» تبدیل به یکی از کمیاب ترین و در عین حال حیاتی ترین عناصر آموزشی شده است که مدرسه تنها پناهگاه برای بازتولید آن محسوب می شود.

جو روانی و مبانی اخلاقی به عنوان بسترهای فرهنگی زیست بوم مدرسه

مدرسه فراتر از دیوارهای فیزیکی کلاس درس، یک محیط پیچیده ی روانی-اجتماعی است که فرهنگ یادگیری را در طول زمان شکل می دهد. حسین چاری و خیر (۱۳۹۲) در پژوهش «بررسی جو روانی-اجتماعی کلاس»، به درستی این جو را به عنوان یکی از مولفه های بنیادین فرهنگ مدرسه معرفی کرده اند. اگر کلاس درس به جای آنکه فضایی برای آزمون و خطای ایمن باشد، فضایی سرشار از قضاوت، ترس از نمره یا اضطراب کمال گرایی باشد، خلاقیت و تفکر نقادانه - که لازمه ی حل مسئله در دنیای واقعی است - در نطفه خفه خواهد شد. در این فضای فرهنگی، اخلاق نقش تعیین کننده ای ایفا می کند. صفایی مقدم و همکاران (۱۳۹۵) با تأکید بر «مبانی و اصول اخلاق اسلامی در ارتباط معلم با دانش آموز»، نشان می دهند که تعامل نباید صرفاً یک کنش آموزشی خشک و فنی تلقی شود، بلکه باید ریشه در احترام، کرامت انسانی و مسئولیت پذیری داشته باشد. زمانی که دانش آموز در کلاس درس احساس احترام و پذیرش بی قید و شرط کند، گارد دفاعی ذهنی او شکسته شده و فضای عصبی او برای پذیرش چالش های دشوار آموزشی و درگیری با مسائل پیچیده آماده می شود. بنابراین، بهبود تعاملات آموزشی بدون توجه جدی به بازسازی فرهنگ کلاس درس، تقویت مبانی اخلاقی ارتباطات و ایجاد جو روانی ایمن، تلاشی بی حاصل و سطحی خواهد بود. مدرسه برای نسل آلفا باید اکوسیستمی باشد که در آن امنیت روانی، زیربنای توسعه ی مهارت های شناختی است، نه مانعی برای آن. در نهایت، هم افزایی میان این مبانی اخلاقی، حفظ جو روانی ایمن، و ارتقای مهارت های تسهیل گری معلم، می تواند بستری را فراهم آورد که در آن رویکردهای مدرن یادگیری، نه به عنوان یک دستورالعمل تحمیلی و مکانیکی، بلکه به عنوان بخشی از یک مسیر رشد پایدار مورد استقبال قرار گیرند. این همان



راهکاری است که می تواند نظام آموزشی را از بن بست فعلی خارج کرده و آن را به نهادی زنده، پویا و متناسب با نیازهای دانش آموزان قرن بیست و یکم تبدیل کند.

نتیجه گیری

جمع بندی یافته های پژوهشی و تحلیل های صورت گرفته در این مجال، نشان دهنده ی یک ضرورت انکارناپذیر است: گذار به نسل آلفا، بیش از آنکه نیازمند تجهیز مدارس به سخت افزارهای گران قیمت باشد، نیازمند یک «تحول اندیشه ورزانه» در ساحت تربیت است. بررسی مجموعه ی منابع ارائه شده، به ویژه تأکید بر مقالات اقدسی و همکاران (۱۳۹۲) و محمدی و یوسفی (۱۳۹۷)، به وضوح نشان می دهد که کیفیت «درگیری تحصیلی» و «سازگاری دانش آموز» با محیط مدرسه، متغیر تابع مستقیم کیفیت «تعاملات معلم و دانش آموز» است. هرگونه راهکار نوآورانه، از جمله آموزش مبتنی بر مسئله (PBL)، اگر در بستری از ارتباطات انسانی پویا و اخلاق مدار (آن گونه که صفایی مقدم و همکاران (۱۳۹۵) بر آن تأکید دارند) اجرا نشود، محکوم به شکست است. یافته های می آبادی (۱۴۰۱) و جان آبادی و جان آبادی (۱۴۰۲) پتانسیل عظیم یادگیری مسئله محور را برای دگرگونی در نظام متوسطه تأیید می کنند، اما این پتانسیل تنها زمانی به فعل در می آید که چالش های شناسایی شده توسط شرقی مقوسان و همکاران (۱۴۰۰) و شیری آذر و همکاران (۱۴۰۰) با جدیت تمام مدیریت شوند. این چالش ها، به ویژه در حوزه ی مهارت افزایی معلمان و بازنگری در ساختارهای زمانی و محتوایی، باید در رأس برنامه ریزی های کلان آموزشی قرار گیرند. همان طور که لاری و همکاران (۱۳۹۸) اشاره کرده اند، پدیدارشناسی ارتباط معلم-دانش آموز به ما می آموزد که هر کلاسی، جهانی منحصر به فرد است و معلم باید «معمار» این جهان باشد، نه صرفاً «متصدی» آن.

در نهایت، نتیجه گیری این نوشتار بر این اصل استوار است که برای بهبود کیفیت تعاملات آموزشی، باید از «معلم محوری سنتی» و «محتوای محوری صرف» فاصله گرفت و به سمت «یادگیری تعاملی و مسئله محور» حرکت کرد. مدل های آینده ی آموزشی باید با تکیه بر یافته های حسین چاری و خیر (۱۳۹۲) در حوزه ی «جو روانی-اجتماعی کلاس»، به تلفیقی از «نوآوری های فناورانه» و «اصالت های انسانی» دست یابند. مدرسه برای نسل آلفا باید به «اکوسیستم یادگیری» بدل شود که در آن، تکنولوژی به مثابه ی کاتالیزوری برای

تعاملات انسانی عمل می کند، نه دیواری میان معلم و شاگرد. تحقق این چشم انداز نیازمند مشارکت فعال تمامی ذینفعان آموزشی است: سیاست گذاران باید ساختارهای انعطاف پذیرتری طراحی کنند، معلمان باید نقش خود را از «دانای کل» به «تسهیل گر مسیر کشف» بازتعریف نمایند و محیط های مدرسه باید به فضاهایی برای گفت و گو و تفکر نقادانه تبدیل شوند. بدین ترتیب، یادگیری مسئله محور نه یک دستورالعمل صرف، بلکه به عنوان «سبکی برای زندگی و یادگیری» در مدرسه نهادینه خواهد شد و مسیر رشد پتانسیل های دانش آموزان نسل آلفا را هموار خواهد ساخت. این تغییر پارادایم، تنها با بازنگری در «فرهنگ روابط» ممکن خواهد بود، چرا که در نهایت، یادگیری، محصول یک گفت و گوی مستمر و عمیق میان ذهن های مشتاق است که در پناه یک معلم خردمند و آگاه شکل می گیرد.

منابع

۱. اقدسی، سمانه؛ کیامنش، علیرضا؛ مهدوی هزاروه، منصوره؛ و صفرخانی، مریم. «تعامل معلم-دانش آموز در کلاس درس مدارس موفق و ناموفق». ۱۳۹۲.
۲. جان آبادی، فاطمه؛ و جان آبادی، فهیمه. «تحلیل مزایای تعامل معلم و دانش آموزان در رویکرد آموزش مبتنی بر مسئله». فصلنامه تحقیقات راهبردی در تعلیم و آموزش و پرورش، پاییز ۱۴۰۲.
۳. جوادنیاریک، ناهید؛ پناهنده، فائزه؛ دیانسائی، شکوفه؛ و طوماری، نساء. «واکاوی یادگیری مسئله محور در نظام تعلیم و تربیت: اهداف و روندها». اولین کنفرانس ملی مطالعات کاربردی در فرآیندهای تعلیم و تربیت، بندرعباس، ۱۴۰۰.
۴. جوکار، فاطمه؛ افسری، آناهیتا؛ یعقوبیان، نگین؛ و عبدلی، عارفه. «بررسی یادگیری مسئله محور در آموزش تاریخ دوره متوسطه دوم». پانزدهمین همایش ملی پژوهش های مدیریت و علوم انسانی در ایران، تهران، ۱۴۰۲.
۵. حسین چاری، مسعود؛ و خیر، محمد. «بررسی جو روانی-اجتماعی کلاس به عنوان یکی از مولفه های فرهنگ مدرسه». دانشگاه چمران اهواز، ۱۳۹۲.



۶. محمدی، حیدر؛ و یوسفی، فریده. «رابطه ساختاری تعامل معلم و دانش آموز، درگیری تحصیلی و سازگاری دانش آموزان با مدرسه». مطالعه آموزش و یادگیری، ۱۳۹۷.
۷. صفایی مقدم، مسعود؛ رحمانی، بهاء الدین؛ پاک سرشت، محمدجعفر؛ و مرعشی، سیدمنصور. «مبانی و اصول اخلاق اسلامی: ارتباط معلم با دانش آموزان». مجله پژوهشنامه مبانی تعلیم و تربیت، بهار و تابستان ۱۳۹۵.
۸. شرقی مقوسان، منیر؛ نماشیری، جمیله؛ نماشیری، سهیلا؛ و ملک زاده، محمدحسین. «چالش ها و مشکلات یادگیری مسئله محور در مدارس». اولین کنفرانس ملی مطالعات کاربردی در فرآیندهای تعلیم و تربیت، بندرعباس، ۱۴۰۰.
۹. شریفی نیا، سیدحمید؛ عبادی، عباس؛ و حکمت افشار، میترا. «ویژگی استاد خوب: مطالعه کیفی». ۱۳۹۱.
۱۰. شیرازی آذر، زهرا؛ پیغان، سوره؛ پارسای احمدی، فاطمه؛ ملکزاده ساری یاریقان، نسرين؛ و میرزائزاد، رحمان. «مزایا و معایب روش یادگیری مبتنی بر حل مسئله». سومین کنفرانس ملی پژوهش های نوین در تعلیم و تربیت، روانشناسی، فقه و حقوق و علوم اجتماعی، شیروان، ۱۴۰۰.
۱۱. لاری، نرجس؛ حجازی، الهه؛ اژهای، جواد؛ و جوکار، بهرام. «ادراک معلمان از ارتباط موثر معلم-دانش آموز: تحلیل پدیدارشناسی». فصلنامه نوآوری های آموزشی، نشریه علمی - پژوهشی، خرداد ۱۳۹۸.
۱۲. می آبادی، صبا. «نقش و جایگاه یادگیری مبتنی بر حل مسئله در افزایش یادگیری دانش آموزان دوره متوسطه». دومین همایش ملی ایده های کاربردی در علوم تربیتی، روانشناسی و مطالعات فرهنگی، بوشهر، ۱۴۰۱.